

۱

تدارک همه جانبه برای زائران حرم

تازه به ورودی یکی از بیست ها رسیده ام. باران می بارد. و سوسه می شوم بدون اذن دخول وارد شوم و خودم را برسانم به یکی از رواق های گرم. اما آن هایی که ایستاده اند زیر باران تند و حواسشان هم به کسی و چیزی نیست، پایم راست می کنند تا من هم از قرار آرام زمزمه کنم: «اللَّهُمَّ إِنِّي وَفَّقْتَ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ نُبُوتٍ نَبِيَّكَ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ مَنَعْتَ النَّاسَ أَنْ يَدْخُلُوا إِلَّا بِإِذْنِهِ» و چشم بدوزم به روبه رو. همیشه وقت دیدار و احوال پرسی با آقا، دلم می خواهد همه چیز را همان بیرون بگذارم؛ همه چیزهایی که وصل کرده اند به دنیای لعنتی و غرقشان شده ام! نامی شود که نمی شود. به نیمه راه هم نرسیده ام که تلفن همراهم زنگ می خورد. حجت الاسلام و المسلمین مسلم هوشنگی، رئیس اداره اطلاع رسانی و رسانه حرم مطهر رضوی، پشت خط است. می پرسد: «کجایی؟ زود خودتان را برسانید بستان شیخ حرعاملی. کار بسته بندی ویژه افطار امروز تمام شده است و نوبت توزیع آن است.» تا به حال افطار حرم را از نزدیک ندیده ام و هرچه بوده، به لطف تلاش رسانه ها و صداوسیما و پخش تلویزیونی بوده است. قدم هایم را تندتر برمی دارم. رسیده ام ورودی نواب صفوی، مقابل در میهمانسرا. جمعیت زیاد است. باران نم نم شده است. و ریز می بارد. خدمه و کارکنان در تکاپو و رفت و آمدند. ظرف های سوپ روی گاری ها می نشیند و بعد نان های تکه تکه شده، لای سفره های سفید است که حمل می شود و دل آدم را برای آمدن افطار تنگ می کند. در حال گفت و گو با یکی از خدام هستم که میان سال مردی نزدیکم می شود و می پرسد: «کجا بروم برای غذای حضرت؟». این پرسش چند نفر دیگر هم هست؛ البته زوج خوش شانس کرجی یک وعده قسمتشان شده است و زن گوشه لیچکن را چند بار گوشه چشمش می کشد و می گوید: «احمد مریض است. تازه از بیمارستان ترخیص شده. گفتیم بیمارمش مشهد، خانم!»، چشم به مرد سالمندی می افند که روی صندلی چرخ دار است و پاهایش می لرزد. طبقه پایین میهمانسرا شلوغ و پرترکابوست. وحید شورفا، معاون میهمانسرا، را طبقه دوم ملاقات می کنم. توضیحات کوتاهی درباره ضیافت سفره های ماه مبارک می دهد و تلاش خدام در دو میهمانسرای حر و غدیر را یادآوری می کند: «علاوه بر افطاری هایی که برای مردمان مناطق کم برخوردار و برخوردار شهر آماده می شود، روزانه ۲ هزار نفر هم میهمان طرح اکرام رضوی هستند که در رواق حضرت زهرا^(ع) پذیرایی می شوند». او ادامه می دهد: «روزانه ۲۶ هزار بسته برای افطاری سبک، آماده می شود». تا افطار هنوز خیلی زمان مانده است و به رسم همه دیدارها، می دوم تا صحن انقلاب. تابلوهای راهنما جابه جایی برنامه های حرم را اعلام کرده اند. از محل برگزاری محفل های قرآنی تا جلسه های نهج البلاغه و... یاد حرف بنده خدایی می افتم که می گفت زائران کیف می کنند از این همه تنوع در برنامه که چاشنی زیارتشان می شود.

۲

همه چیز که گفتنی نیست

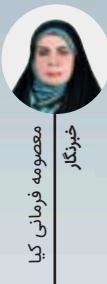
پنجره فولاد صحن انقلاب، فرصتی برای دیدارهای غیررسمی و جاق سلامتی های صمیمانه آدم ها به آقا است و همیشه هم شلوغ است. از دور ایستاده ام و تماشاایشان می کنم؛ صفی که در قسمتی شکسته است و از دور کج به نظر می رسد. زائران غیرمذهبی زود خودشان را لو می دهند؛ این را زدن کنندن های سختشان می شود فهمید؛ شبیه همان جمعیتی که از روستای سپیدان شیراز آمده اند و جمعی شانزده نفره را شامل می شوند. همه هم به صف ایستاده اند و شقای دخترپچه ای را می خواهند و این را با لهجه می گویند و پشت بندش باهم گریه می کنند. حرفی برای گفتن نمی ماند. همه چیز که پرسیدنی نیست. چیزی نمی پرسم، فقط مانده ام این همه اشک را از کجا می آورند. مقصد بعدی ام را مشخص می کنم؛ دارالقرآن و برنامه های قرآنی. کفش هایم را می چپانم داخل نایلونی و از در یکی از رواق ها وارد می شوم. سردم است و فراموش می شود که نام رواق را یادداشت بردارم. هرم مطبوع گرما حالم را خوب می کند. جوانی همان حوالی ایستاده است و با تضرع زیارت نامه می خواند. صدایش سوز دارد. سرم را تکیه می دهم به ستونی و چشم هایم را می بندم و از ته دل آرزو می کنم دنیا همین جا و همین لحظه تمام شود. اصلا دلم نمی خواهد به دنیای آشفته آدم های بیرون برگردم، ولی نمی شود. خودم را جمع و جور می کنم؛ کلی کار است و وقت تنگ. زائران در صف های نامنظمی نشسته اند. برخی ها دعا می خوانند و بعضی ها هم در حال گپ زدن باهم هستند و بعضی جاها جمعیت بیشتری دارد. برخی ها همان جا چیزی زیر سر گذاشته اند و دراز کشیده اند. یک دسته هم در حال هوای خودشان اند. پاهایم را روی گل های قالی می کشم. این عادت از بچگی با من است. فراموشش نکرده ام. جلالت عجیبی برام دارد. امیرمحمد علیان نژاد با وسواس فرش ها را جارو می کشد. از آن نوجوان های محبوب و باحیاست که وقت حرف زدن سر بالا نمی آورد. افتخاری کار می کند و می گوید: «یک جمع هفتصد، هشتصد نفره هستیم که کار پهن کردن فرش ها را هم انجام می دهیم. اما حالا که هوا بارانی است، هیچ صحنی فرش پهن نمی شود».



روزهای مبارک در حریم حرم

روایتی از چند ساعت گشت وگذار در بارگاه منور رضوی و برنامه های فرهنگی که برای زائران تدارک دیده شده است

گزارش روز



نمی دانم وجه شبهات درستی است یا نه. شاید باور من این است که حرم حضرت رضا(ع) حکم یک کوه را دارد؛ تکیه گاهی امن و آرام و مطمئن، اما از دور یک گنبد نورانی و ساده به نظر می آید؛ درست شبیه کوه که از دور، یک ارتفاع کوچک و تصرف یافتنی است. این تصور تا زمانی است که به آن ورود پیدا نکرده ای و با آن اخت و مانوس نشده ای. باید با آن اخت و مانوس شوی تا رفاقتش را به تو ثابت کند. این وجه البته، تمایز دارد با آقایی که مهربانی اش را همیشه ثابت کرده است، رفاقتش همیشگی است، غریب و گمنام ندارد و آشنا و بیگانه هم، رواق به رواقش دنیایی متفاوت است؛ نماز و نیایش ها، غده ها و مراقبه هایش، جلسات انس با قرآن و التماس زائرانش. خیلی ها حاضرند همه چیزشان را بدهند و جایشان را برای لحظه ای باز آنانی عوض کنند که با شوق، سفر مشهد را انتخاب کرده اند و هر کدام چیزی را برای تبرک کردن آورده اند. حالا من، قرار است روایتی دیگر روز ماه مبارک در حرم باشم. دلخور از همه فرصت سوزی هایی که کرده ام، وضو می گیرم و شال و کلاه می کنم. بهانه رفتن به حرم حتی اگر گزارش و کار هم باشد، نعمت و غنیمت است.

۳

ترتیل خوانی؛ از رواق امام خمینی(ره) تا ایوان مقصوره

مقابل شبستان نجف آبادی در مسجد گوهرشاد می ایستم. رحل را ردیف به ردیف چیده شده است. بنر بزرگ استاد سیدمرتضی سادات فاطمی، صدالحفاظ آستان در ورودی است. عرفانی کوتاه توضیح می دهد: «این جلسه به همان شیوه سنتی، سال های سال است برگزار می شود». پایگاه های ختم تلاوت نور در مسجد کهن و قدیمی گوهرشاد متعددند. به قول عرفانی، این نقطه از حرم به شبستان قرآن معروف است و از ۷ صبح تا ۱۰ شب، ۱۰ جزء تلاوت می شود و پشت بند و بلافاصله برنامه قرائت و تفسیر و معارف آن برگزار می شود یعنی برای هر بخشی که تلاوت می شود، آیه های خاص انتخاب و تفسیر می شود. او این نکته را هم یادآوری می کند تا از قلم نیفتد؛ تأکیدش بیشتر بر روی خانواده هایی است که در صبح های ماه مبارک وقتی برای زیارت گذاشته اند. می گوید: «در دارالتفسیر مقبره شیخ طبرسی، هر روز آیه های مربوط به زندگی نقل می شود. علاوه بر اینکه در همین جا و عصر هم در ایوان مقصوره، کارگاه های مشاوره تصحیح نماز در نقاط مختلف از اماکن متبرکه برقرار است و همراه آن پایگاه های ختم تلاوت قرآن که علاقه مندان می توانند از قرائت یک جزء به بالا بردارند و هدیه اش کنند به ساحت نورانی امام هشتم^(ع)». عرفانی در نقطه ای ایستاده ام. از هر طرف که قدم

به خودم که می آیم، در مسجد گوهرشاد هستم. اینجا، جمعیت فشرده تر از دیگر فضاهاست. یکی بیخ گوشم می گوید: «یاد نمی دهم هیچ جای دنیا چنین جمعیتی دیده باشم». و بلافاصله اضافه می کند: «و ایضا همچنین صفایی». زن بامزه و مهربان یزدی است که فکر می کند من هم شهرستانی هستم. لیچکنی می زنم و رد می شوم. هاشم عرفانی، مسئول روابط عمومی اداره علوم قرآنی آستان قدس رضوی، راهنما جا می بینم. پشت سر هم و فهرست وار از برنامه های مختلف حرف می زند؛ اینکه هر زائر در هر وقتی از شبانه روز که وارد حرم مطهر شود، می تواند از برنامه قرآنی استفاده کند. داخل ایوان مقصوره، رحل ها چیده شده اند و چند جایگاه برای قاریان مشخص است. عرفانی می گوید: «برای این ایام، سه نوبت ترتیل خوانی در نظر گرفته شده است. وعده اول، درست بعد از نماز صبح در رواق امام خمینی^(ره)، وعده دوم ساعت ۱۰ صبح در همین جا و عصر هم در ایوان مقصوره، بخش زنده قرآنی از شبکه قرآنی است؛ البته اردو زبان ها هم در رواق غدیر از این برنامه می توانند استفاده کنند». قرار است در صحن و رواق ها بچرخم و شبیه یک دوربین، رویدادها را ثبت کنم. عرفانی برای برنامه های قرآنی همراهم است.

۴

«مهمانی» فرشته ها» در حرم

نفهمیده ام کی به صحن پیامبر^(ص) رسیده ام. چند نفر دارند لیوان های یک بار مصرف را در آبجوری ها می گذارند. صحن، آیینی ای و شفاف است و چراغ ها روشن شده اند. آدم هر اندازه که خوش ذوق و خوش قلم باشد، نمی تواند این همه نور و لطف را انتقال دهد. ستون های داخل صحن، شماره بندی شده اند. چشم به دو دستگاه آمبولانس می افند که مقابل مرکز فوریت های پزشکی این صحن پارک شده اند و کنارش مرکز اهدای خون است؛ این یعنی در حرم همه چیز تمام و کمال است. رواق کودک مقابل یکی دیگر از شماره های ستون است؛ یک جای دوست داشتنی برای بچه ها. این شب ها «مهمانی فرشته ها» برگزار می شود. آقا^(ع) دختران روزه اولی را خیلی دوست دارد و برایشان پدری می کند. خادم ها توی همان باران ایستاده اند و زائران را راهنمایی می کنند. هرچه به لحظه های اذان نزدیک تر می شوم، حس می کنم آرام ترم، دلم نمی خواهد برگردم. گوشه ای می ایستم و این جملات را به خود آقا^(ع) هم می گویم و می روم به رواق امام خمینی^(ره) که صبح تا شام کلی برنامه فرهنگی دارد. حالا همه دارند برای اذان مغرب آماده می شوند و خادم خانمی که چوب بر زرد دست راستش گرفته است، خوش آمدگویی میهمانان را می کند؛ انگار میهمانی خانه خودش است، همان اندازه پرحوصله. انگار نه انگار اینجاموج جمعیت است. هنوز تا اذان وقت مانده، اما رواق پر شده است. این همه شکوه تماشا دارد و من قدرت دیدنش را ندارم. بسته های افطاری ساده برای توزیع آماده است. به زحمت از بین جمع بیرون می آیم. گوشه ای روی سنگ های صحن می نشینم و شماره دکتر مرتضی ساقی، مسئول امور ایثار و شهادت حرم، را می گیرم. دعوت می کند صحن قدس؛ همان جایی که نسیم و باران می نشینند روی تصویر شهدایی که چشم هایشان در قلاب هم می خندد.



۵

روایتی از جبهه مقاومت

شب های قدس، روایتی از جبهه مقاومت است که از شب میلاد امام حسن مجتبی^(ع) برگزار می شود. شنیده ام بساط چایخانه های حرم از افطار پهن است؛ یعنی چایخانه های باغ رضوان و صحن کوثر و صحن امام حسن مجتبی^(ع) و صحن غدیر همه فعال اند. به سمت چایخانه غدیر راه می افتم و اتفاقی، موبک خادمان امام رضا^(ع) را می بینم. چند نفر از خادم ها از دور نظارت می کنند و یکی خواهش می کند صف ها را مرتب کنند. کتری های بزرگ جای آماده اند و پشت بندش ظرف های داغ حلیم، چند ثانیه بیشتر به اذان نمانده است. یک لیوان چای برای افطار می گیرم و برمی گردم داخل صحن. یکی از مداحان حرم دارد دعا می خواند: «پروردگارا! ما را مشمول دعای امام زمانمان کن». چشم هایم را می بندم. نیت را توی لیوان می چرخانم. لب هایم خشک خشک است. روبه گلدسته هایم ایستم و می گویم: «راضی نباش از کسانی باشیم که عمری از تو حرف زدیم و دم زدیم، حتی به ریا، به دروغ، اما تو لحظه نیاز به دردمان نخوری!». صدای اذان که بلند می شود، آمینش را هم می گویم.